

چه خوش بود	به نور جان / ز دام تن رها شدن
به بحر بی کرانه هم /	فدا شدن فنا شدن
چه خوش بود برآمدن /	ز تیرگی به پای دل /
که با همه مهاجران /	قرین و هم نوا شدن
سوی منزل رود لحظه لحظه کاروان	از پی یکدگر با شتاب و بی امان
دره ها جملگی رهروی مهاجران	همچو قطره روان سوی بحر بی کران
عترت آینه قدرت خدا بُود	هجرت آیین احرار و انبیا بود
در جهان ار نشان کز کمال و قدرت	
بی گمان جلوه ای از نمود هجرت	
نهضت ما قوی شد ز هجرت امام	از دم او رسید جان به پیکر قیام
این رسول زمان از دیار مشرکان	شد برون تا زند نقش بهترین نظام
این خروش قرن ما، این نشانه یقین	آنکه عظم او قوی، آنکه رای او متین
(خشم و انتقام حق بر سر ستمگران	تکیه گاه بی کسان مقتدای مومنین) ۲
بیا که از، حصار تن	به شهر جان، گذر کنیم
چو عارفان، به پای دل، ز خود به خود، سفر کنیم	
به شیوه مهاجران، ز خود قدم، برون نهیم	
به جلوه های بی نشان، به چشم دل نظر کنیم	